



دوآدم

با مطرح شدن شعار فضای باز سیاسی از سوی رژیم پهلوی، اولین جرقه‌های وقوع انقلاب اسلامی در مسجد قبا زده شد. این مسجد که در جوار حسینیه ارشاد قرار داشت، به سرعت به کانون خبرگیری و مرکز مقاومت شهر تهران تبدیل شد. شهید دکتر محمد مفتاح از اوان تأسیس مسجد در سال ۱۳۵۳ به امامت جماعت این مسجد برگزیده شدند و بیانش سیاسی، آگاهی و علم و تقوای ایشان موجب گردید که جلسات سخنرانی ایشان با حضور بیش از سی هزار تن از مردم تهران، نقش تأثیرگذاری در تحرک و بیداری مردم و برپایی انقلاب اسلامی داشته باشد، از جمله برگزاری نماز خاطره‌انگیز عید فطر سال ۵۷ که در نهایت منجر به شکل‌گیری راهپیمایی ۱۶ شهریور و واقعه خونین ۱۷ شهریور شد. خاطرات آن روزهای طلایی را از زبان ابوالفضل توکلی‌بینا، مشاور رئیس‌جمهور در امور بازرگانی و اصناف و مسئول بخش حوزه خواهران مسجد قبا می‌خوانید:

۲

« شهید مفتاح و مسجد قبا »
در گفت و شنود شاهد یاران با ابوالفضل توکلی بینا

او جرقه انقلاب را در این مسجد زد...

برگردیم به ماجرای آمدن استاد مفتاح به مسجد قبا. گفتید که شخص دیگری را برای امامت جماعت مسجد آورده بودند. بله در صبح جمعه، جلسه‌ای در منزل حاج طرخانی تشکیل شد. افرادی را برای هیئت امنایی در نظر گرفته بودند، از جمله حاج جواد رفیق‌دوست، زمردیان، نژاد حسینیان، بنده و خود حاج طرخانی و مهندس صباغیان. از من خواستند که با ماندن حاج عراقچی برای امامت جماعت مسجد قبا تا شش ماه موافقت کنم تا بعد تصمیم‌گیری شود، اما من نپذیرفتم. پرسیدند پیشنهادی داری؟ گفتم با دکتر بهشتی صحبت می‌کنم. ماه مبارک رمضان که تمام شد، به بهانه تعمیرات، مسجد بسته شد. از شهید بهشتی کسب تکلیف کردم. آن سالها در دانشکده معقول و منقول، روحانیون بافضیلتی فعالیت می‌کردند، از جمله شهید مطهری و شهید مفتاح که شهید مطهری رئیس دانشکده و شهید مفتاح معاون ایشان بودند. شهید بهشتی گفتند که اول با آقای مطهری و بعد با آقای مفتاح صحبت کنم تا زمینه فراهم شود. شهید مطهری مرا می‌شناختند. ایشان پیشنهاد دادند که شخصاً با شهید مفتاح صحبت کنم. همین کار را کردم. شهید مفتاح در ابتدا نپذیرفتند، ولی ما ایشان را در معذوریت انداختیم و به اتفاق هیئت امنای مسجد و دکتر بهشتی و شهید مطهری و حاج آقا مهدیان به منزل ایشان در قیصریه رفتیم و ایشان را تا مسجد همراهی کردیم.

اولین اقدام شهید مفتاح چه بود؟
گرد آوردن جمعیتی سی چهل هزار نفری در این مسجد. در واقع سنگ بنای اولین جرقه‌های انقلاب در این مسجد گذاشته شد.

چه مدت امامت مسجد قبا را بر عهده داشتند؟
از سال ۵۳ تا زمان شهادت.
فعالیت سیاسی شما در آن سالها چه بود؟
از زمان نهضت ملی شدن نفت، پامنبری آیت‌الله کاشانی در پامنار بودم و به گروه مسجد امین‌الدوله ملحق شدم. این موضوع به چه سالی برمی‌گردد؟
حدود سال ۱۳۲۵.

آن موقع چند ساله بودید؟
۱۳ ساله.
فقط اهل سیاست بودید؟
خیر، اهل ورزش هم بودم، به خصوص شنا و مدهائتی هم در این رشته به دست آورده‌ام.
اصالتاً اهل کجا هستید؟
پدرم یزدی بودند، اما خودم در قم متولد شدم و از ۱۲ سالگی به تهران آمدم.
پدرتان تاجر بودند؟
خیر. ایشان حمله‌دار بودند و کاروان به مکه می‌بردند. آن زمانها

ظاهراً آشنایی شما با شهید مفتاح به سال تأسیس مسجد قبا برمی‌گردد، لذا گفت و گو را از آن مقطع آغاز می‌کنیم. بله همین طور است که می‌گویید. مسجد قبا نقطه پیوند و آشنایی من با شهید مفتاح بود.

این موضوع به چه سالی برمی‌گردد؟

دقیقاً به سال ۱۳۵۳. در آن سال ما به خیابان زبرجد (ناطق نوری) در حوالی مسجد قبا که هنوز ساختمان آن به پایان نرسیده بود، نقل مکان کردیم. زمین مسجد متعلق به فردی نام حاج حسینیان بود که آن را وقف کرده و بنای آن در همان سال به اتمام رسیده بود. خاطرهم هست که ماه مبارک رمضان در پیش بود و مرحوم حاج تقی حاج طرخانی و آقا سید محسن هزاره‌ای بدون اینکه دیگران را در جریان بگذارند، در اولین روزهای ماه رمضان سیدی به نام عراقچی را برای امامت مسجد قبا آوردند. پیرمرد محترمی بود، اما مناسب منطقه زبرجد که بیشتر ساکنان آن از افراد تحصیلکرده و روشنفکر بودند، نبود. من از همان ابتدا این مسئله را مطرح کردم که روحانی مسجد قبا باید فردی آگاه و دست به قلم باشد، از این رو وقتی مرحوم حاج طرخانی با من تماس گرفت، به ایشان گفتم اصل اندیشه دینی در خطر است و ما به یک روحانی صاحب‌فکر و بیان‌داریم.

قبلاً کجا ساکن بودید؟
در خیابان امیریه کوچه شبیانی، اما بعد از خرید قطعه زمینی در خیابان زبرجد و ساخت آن در سال ۱۳۵۳ به این منطقه نقل مکان کردیم.

مرحوم حاج طرخانی هم سابقه مبارزاتی داشت؟
بله ایشان از رابطان هیئت مؤتلفه بود و مسئولیت ساخت و ساز مسجد را به عهده داشت.

شما در آن زمان به چه کاری اشتغال داشتید؟
در بازار حضرتی سیروس، مغازه چینی فروشی داشتم. البته هشت سال شاگردی کردم و بعد با یکی از دوستان به کار خرید و فروش اجناس چینی و فصلی و توزیع آن در شهرستانها اقدام



شهید بهشتی گفتند که اول با آقای مطهری و بعد با آقای مفتاح صحبت کنم تا زمینه فراهم شود. شهید مطهری مرا می‌شناختند. ایشان پیشنهاد دادند که شخصاً با شهید مفتاح صحبت کنم. همین کار را کردم. شهید مفتاح در ابتدا نپذیرفتند، ولی ما ایشان را در معذوریت انداختیم و به اتفاق هیئت امنای مسجد و دکتر بهشتی و شهید مطهری و حاج آقا مهدیان به منزل ایشان در قیصریه رفتیم و ایشان را تا مسجد همراهی کردیم.





اما کسی گوش به حرف آنها نمی‌داد. چند دفعه نیز هیئت امانا را برای بازپرسی بردند، اما چیزی دستگیرشان نشد. نقطه اوج فعالیت‌های شهید مفتاح به رمضان سال ۵۷ برمی‌گردد. آیا مضمون سخنرانی‌های آن شبها را به یاد دارید؟ در اولین شب ماه رمضان ۵۷، مجلس سخنرانی با حضور بیش از چهار هزار نفر تشکیل شد. مسجد عملاً از آن تاریخ به مرکز افشای توطئه‌های رژیم پهلوی و کابینه شریف‌امامی و مرکز خبرگیری و صدور اعلامیه و اطلاعیه تبدیل شد. آقای مفتاح در اولین شب، علیه فاجعه سینما رکس آبادان افشاجاری کردند و مستقیماً دولت را مسئول این جنایات دانستند. در آن هنگام حضور مزدوران مسلح شاه، فضای مبارزاتی خاصی را ایجاد کرده بود.

ماجرای برگزاری نماز عید فطر سال ۵۷ در تپه‌های قیصریه پیشنهاد ایشان بود؟

بر اساس شرح وظایفی که داشتیم این موضوع را در جلسه هیئت امانا مطرح کردیم که نماز عید فطر باید در مکانی برگزار شود که مشی مبارزه در آن دنبال شود، از این رو، تپه‌های قیصریه را به دلیل وسعت جا و اشراف بر خیابان بیچ‌شمیران (شرعی) انتخاب کردیم و عده زیادی از جوانان شروع به آماده‌سازی تپه‌ها برای برگزاری نماز کردند. چند شبانه‌روز تلاش شد تا تپه‌هایی که پر از سنگ و کلوخ بود، برای نمازگزاران پاکسازی شوند.

مأموران مانع کار نمی‌شدند؟

از دور مراقب بودند و نگاهشان به تلاش ما تمسخرآمیز بود. تصمیم‌برگزاری نماز در تپه‌های قیصریه چه موقع به اطلاع عموم رسید؟

حدود یک هفته قبل از پایان ماه مبارک بود که شهید مفتاح اعلام کردند نماز عید در تپه‌های قیصریه برگزار می‌شود. به این ترتیب روز عید فطر، یعنی روز دوشنبه، ۵۷/۶/۱۳ با جمعیت انبوهی، الله‌اکبر گویان به سوی قیصریه راهپیمایی کردیم و با حضور بیش از هفتاد هزار نفر از مردم، نماز عید فطر خوانده شد. بعد از نماز که خطبه‌های آن توسط شهید باهنر ایراد شدند، شهید مفتاح در سخنانی کوتاه، با تأکید بر رهبری قاطع امام خمینی (ره)، روز پنجشنبه ۵۷/۶/۱۶ را به عنوان تجلیل از شهدای ماه رمضان، تعطیل عمومی اعلام کردند و مردم را به راهپیمایی در این روز فراخواندند و به این ترتیب اولین راهپیمایی بزرگ مردم تهران آغاز شد.

مضمون سخنان ایشان چه بود؟

ایشان ضمن افشاجاری علیه رژیم طاغوت و رژیم‌های صهیونیستی و امپریالیستی، ضرورت مبارزه متشکل، تحت رهبری امام خمینی (ره) را بیان کردند.



روز عید فطر، جمعیت انبوهی، الله‌اکبر گویان به سوی قیصریه راهپیمایی کردیم و با حضور بیش از هفتاد هزار نفر از مردم، نماز عید فطر خوانده شد. شهید مفتاح در سخنانی کوتاه، با تأکید بر رهبری قاطع امام خمینی (ره)، روز پنجشنبه ۵۷/۶/۱۶ را به عنوان تجلیل از شهدای ماه رمضان، تعطیل عمومی اعلام کردند و مردم را به راهپیمایی در این روز فراخواندند و به این ترتیب اولین راهپیمایی بزرگ مردم تهران آغاز شد.

رسید که صدور اعلامیه فایده‌ ندارد چند نفر باید ترور شوند. نتیجه جلسه به این جا ختم شد که سه نفر مفسد فی الارض هستند، شاه، نصیری و حسنعلی منصور. او دو جرم داشت: اول تصویب لایحه کاپیتولاسیون در مجلس و دوم تبعید امام (ره) به ترکیه، از این رو حکم، پس از تصویب برای اجرا به شاخه نظامی سپرده شد. مدیریت شاخه نظامی به عهده که بود؟

حاج مهدی عراقی و حاج صادق عمویی. البته اجرای حکم دو ماه و نیم طول کشید تا اینکه محمد بخارایی حکم را در دوم بهمن ۱۳۴۳ و در مقابل مجلس شورای ملی اجرا کرد. امام (ره) که با مبارزه مسلحانه مخالف بودند. برای اجرای حکم از چه کسی کسب تکلیف کردید؟

از آیت‌الله میلانی، ضمن اینکه برادران مادر و سوزی خوانده بودند و به مسائل شرعی واقف بودند. بعد چه شد؟

من که تا قبل از ترور سه چهار بار سابقه زندان داشتم، به دو سال زندان محکوم شدم، اما دیگر اعضا بین یک تا چهار سال به زندان افتادند.

به چه جرمی؟

همدستی، اما ما این جرم را نپذیرفتیم.

سوابق سیاسی و فعالیت‌های شما، در مسجد قبا، ساواک را

نسبت به شما حساس نکرد؟

اتفاقاً از مسائلی که با شهید مفتاح به توافق رسیدیم همین قضیه بود که مادر حاشیه‌باشیم و تصمیم‌گیرها را انجام بدهیم و خیلی از فعالیت‌های ما آشکار نباشند، از همین رو هفته‌ای یک بار، هیئت امانی مسجد تشکیل جلسه می‌دادند و تصمیمات نهایی در جلسه گرفته می‌شد.

بیشتر برنامه‌های مسجد حول چه محورهایی بودند؟

اغلب حول محور سخنرانی‌ها و تشکیل کلاسها بودند، مثلاً درباره سیره ائمه که آیت‌الله مروی از قم می‌آمدند. همچنین بسیاری از شخصیت‌های سیاسی مانند مهندس بازرگان در این مسجد منبر می‌رفتند. در واقع برنامه‌ها به سمت و سویی بود که مردم جهت‌فکری بدهیم.

استقبال مردم و به خصوص جوانان از برنامه‌های مسجد چگونه بود و چه تحولی در آنها ایجاد کرد؟

الحق و الانصاف بسیاری از جوانان تربیت شده این مسجد بودند که بعدها شاخه‌ها و جمعیت‌های مختلفی را تشکیل دادند. استقبال جمعیت به حدی بود که حتی خیابان‌های اطراف پر می‌شدند. ما هم خانه‌های خود را آماده کرده و در اختیار خیل شرکت‌کنندگان قرار داده بودیم. حسینه ارشاد در آن ایام تعطیل بود و امام (ره) در تبعید بودند و مردم حالت خاصی داشتند. شاگردان حضرت امام (ره) مثل شهیدان باهنر و مطهری و بهشتی و آقای هاشمی‌رفسنجانی، برگزاری چنین مجالسی را تشویق می‌کردند.

برنامه‌ریزی‌ها نیز به گونه‌ای بود که از لحاظ تشکیلات، به تنوع افکار و هدایت جوانان به سمت و سویی پرداخته می‌شد که در آینده بشود در مبارزه با رژیم، هسته‌های مبارزاتی زیادی را تشکیل داد.

یادای رژیم اخلال ایجاد نمی‌کردند؟

دورادور همه چیز در کنترل نیروهای امنیتی بود، اما از آنجا که جمعیت زیاد بود، عوامل رژیم از درگیری وحشت داشتند. گاهی اوقات از کلانتری قلهک می‌آمدند دفتر مسجد و تهدید می‌کردند،

امکانات مثل امروز نبود. رفتن به سفر حج یازده ماه طول می‌کشید. پدرم در مجموع چهل و شش بار به مکه مشرف شدند.

به این ترتیب ۴۶ سال از خانواده دور بودند؟

بله، در بعضی از سالها هم که به دلیل شرایط نامساعد نمی‌توانستند برگردند دو سال متوالی از خانواده دور بودند. چند برادر و خواهر دارید؟

نه تا.

مادرتان هم در سفرها همراه پدر بودند؟

خیر، مادرم تا زمانی که پدرم در قید حیات بودند، به مکه مشرف نشدند.

تحصیل‌کرده هستید؟

بله، دانشجوی دکتری مدیریت بازرگانی هستم.

قبل از انقلاب چند کلاس سواد داشتید؟

تا مقطع سیکل، البته دروس حوزوی نیز خوانده بودم. گروه مسجد امین‌الدوله چگونه گروهی بود؟

گروهی مذهبی به سرکردگی مرحوم حاج مهدی عراقی و آقای عسکراولادی که بعدها به فرمان امام (ره) با دو گروه مذهبی دیگر، هیئت مؤتلفه را تشکیل دادند. نقطه عطف این پیوند ترور حسنعلی منصور بود.

ممکن است در این باره بیشتر توضیح بدهید؟

بعد از تبعید امام (ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳، دومین جلسه شورای مرکزی جمعیت مؤتلفه تصمیم به ترور منصور گرفت. این جلسه طولانی که از صبح تا پاسی از شب طول کشید، در خانه‌ای در نظام‌آباد برگزار شد. در این جلسه شورا به این نتیجه



سفر حج، شهید مفتاح بر فراز کوه حرا.



بودند، از این رو به شهید عراقی تلفن زدم و گفتم، «باید هر چه زودتر به سمت نوفل لوشاتو حرکت کنیم.» جواب دادند که به ما پاسپورت نمی دهند. من آشنایی در اداره گذرنامه داشتم و در ظرف بیست و چهار ساعت مقدمات پرواز به پاریس مهیا شد. ساعت یازده صبح به پاریس رسیدیم و در هتل ایفل مستقر شدیم. در خیابان کشان پاریس یک ایرانی دفتر و ماشینی را برای انتقال افرادی که برای دیدار امام (ره) می آمدند، اختصاص داده بود. یک ماشین استیشن، ما را به مقصد رساند. مغرب بود که رسیدیم. منزل حضرت امام (ره) کوچک بود، از این رو یک ایرانی ویلایی را مقابل خانه حضرت امام (ره) در اختیار مراجعه کننده ها قرار داده بود. آنها در آنجا با امام (ره) ملاقات می کردند. امام (ره) در حال انجام نماز جماعت بودند. از خیل جمعیت جا برای ما نبود. نوجوانی جلو آمد و به من آشنایی داد. گفتم شما را نمی شناسم و او خود را معرفی کرد. پسر حاج آقا مصطفی بود. هنگام ملاقات، امام (ره) به ما خیلی محبت کردند و پرسیدند وسایلتان کجاست و ما را مجاب کردند که وسایل خود را از پاریس به نوفل لوشاتو بیاوریم. از آنجا که آن هنگام نظام و انضباط خاصی در امور برقرار نبود، امام (ره) مدیریت دیدارها را به ما سپردند. نوفل لوشاتو، این ده کوچک حومه پاریس به کانون خبر تبدیل شده بود و هر روز سیمصد چهارصد خبرنگار برای مصاحبه و تهیه خبر و گزارش به آنجا می آمدند و ما برای آنها نهار و شام تدارک می دیدیم. شهبه نیز دانشجویانی که در پاریس بودند ما را برای سخنرانی و برگزاری جلسه پرسش و پاسخ می بردند. در آنجا شهید عراقی تحلیل تاریخی نواب را مطرح کرد که بعدها با عنوان ناگفته ها در پاریس چاپ شد. تشکیل کمیته استقبال پیشنهاد امام (ره) بود؟

بله. تعدادی از مراجعه کنندگان در دیدار با امام (ره) تأکید داشتند که ایشان به ایران باز نگردند، اما امام (ره) گفتند همین اصرار بر نیامدن آنها دلیلی است بر این که باید هر چه زودتر به ایران باز گردم، از این رو پیشنهاد کمیته استقبال را دادند. یک هفته قبل از آمدن امام (ره)، به تهران آمدم و با تعدادی از برادران جمعیت مؤتلفه، از جمله آقای عسکراولادی و سایر دوستان، این ستاد را در مدرسه رفاه تشکیل دادیم. امام (ره) قصد داشتند در ابتدای ورود به دیدار شهدا در بهشت زهرا بروند و بعد به عیادت مجروحان در بیمارستان هزار تخت خوابی، از این رو از فرودگاه تا بهشت زهرا برای حفاظت از ایشان طی مسیری ۳۶ کیلومتری برای ۶۵ هزار نیروی مردمی، بازوبندهای انتظامی را سفارش دادیم.

برای ساماندهی این تعداد نیرو چطور برنامه ریزی کردید؟ هر گروه به سلیقه خود عمل می کرد، اما در بهشت زهرا هشت هزار نیرو مستقر کردیم و دور جایی را که امام (ره) قرار بود سخنرانی کنند، سوله قرار دادیم.

امکانات در چه حدی بود؟ تعدادی ماشینهای استیشن و بی سیمهای برد بالا در اختیار ما قرار داده بودند. همچنین هلیکوپتری در اختیار ما قرار داشت که در بهشت زهرا مستقر کردیم. در نزدیکیهای بهشت زهرا ماشین حامل امام (ره) موتور سوزاند، از این رو مجبور شدیم با هلیکوپتر، امام (ره) را به قطعه شهدا برسانیم.

شهید مفتاح چگونه مردی بودند؟ آدمی منطقی و بسیار منظم. ویژگی برجسته ایشان چه بود؟ اعتدال و سلوک درست و برخورد صحیح با مردم. در تصمیم گیریها چطور بودند؟ در کل تابع جمع بودند. خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید؟ از طریق رادیو، اما جزئیات آن رادها به دهان شنیدم.

در آن جمعه خونین به هنگام بازگشت ایشان از بیمارستان، مزدوران ساواک در اولین ساعات اعلام حکومت نظامی، ایشان را دستگیر کردند و با وجود جراحات بسیار به زندان بردند، ولی با فشار مردم، ایشان و دیگر زندانیان سیاسی پس از دو ماه آزاد شدند و به مبارزات خود تا پیروزی انقلاب ادامه دادند.

حضور یابند؟

در آن جمعه خونین به هنگام بازگشت ایشان از بیمارستان، مزدوران ساواک در اولین ساعات اعلام حکومت نظامی، ایشان را دستگیر کردند و با وجود جراحات بسیار به زندان بردند، ولی با فشار مردم، ایشان و دیگر زندانیان سیاسی پس از دو ماه آزاد شدند و به مبارزات خود تا پیروزی انقلاب ادامه دادند. در کمیته استقبال از امام (ره)، شما و شهید مفتاح چه نقشی داشتید؟

ایشان همراه تعدادی از روحانیون، ستاد استقبال دیگری را تشکیل داده بودند و مسئولیتهای دیگری داشتند، اما من با گروه ستاد مؤتلفه همکاری می کردم. به خاطر دارم حدود پنج شش ماهی از رفتن امام (ره) به پاریس گذشته بود. تمام گروهها و اقشار مختلف، حتی ضدانقلاب، خود را به پاریس رسانده

چند هزار نفر در این مراسم حضور داشتند؟ فکر می کنم حدود صد هزار نفر، چون تمام تپه ها مملو از جمعیت بود.

راهپیمایی در چه شرایطی انجام شد؟ نظامیان خیابان را بسته و بر سر هر چهارراه، تانکی را مستقر کرده بودند. آنها ابتدا مانع حرکت جمعیت شدند و چند گلوله گاز اشک آور شلیک کردند، اما آنجا که جمعیت زیاد بود، تاب مقابله نداشتند. خواهران حاضر با پرتاب گل به سوی ارتشپها، آنها را تحت تأثیر قرار دادند، به طوری که

برادران ارتشی از پشت بلندگوها اعلام کردند که ما مأمور هستیم و معذور. با این حال راه را باز کردند و جمعیت تا پیچ شمیران به راه خود ادامه داد. شهید بهشتی نماز ظهر را در خیابان به جا آوردند و قرار راهپیمایی آتی گذاشته شد. در اینجا بد نیست به خاطره ای را درباره نقش و اهمیت بانوان در پیروزی انقلاب و دیگه امام (ره) نسبت به آنها بیان کنم. وقتی امام (ره) از تبعید به کشور بازگشتند، ستاد استقبال را در خیابان ایران تشکیل دادیم. روزهای اول، از صبح تا ظهر زمان دیدار برادران از امام (ره) و از ساعت ۱۵ به بعد نوبت دیدار خواهران بود. در هر روز بین چهارصد پانصد خواهر در دیدار با امام (ره) بیهوش می شدند. حضرت امام (ره) جلسه ای با حضور اعضای استاد استقبال تشکیل دادند و صراحتاً به بنده، شهید عراقی، محسن رفیق دوست و حاج آقا عسکراولادی فرمودند که باید مسئله خواهران حل شود. در این موقع حاج شیخ فضل الله محلاتی گفتند که با این شرایط حرام است که بانوان برای دیدار بیایند. امام (ره) لبخندی زدند و گفتند، «فکر می کنید شاه را شما پایین کشیدید؟!»

در شانزده شهریور ماه چه اتفاقی روی داد؟

در آن روز سرتاسر تپه های قیطریه توسط نیروهای مسلح شاهنشاهی اشغال شده بود، به همین دلیل دکتر مفتاح با مشاهده این وضع، تک و تنها به وسط خیابان جاده قدیم شمیران (شرعی) رفتند و به سمت جنوب شروع به راهپیمایی کردند. در مدت کوتاهی پشت سر ایشان، جمعیت انبوهی با شعار نصر من الله و فتح قریب و الله اکبر به راه افتادند. هر لحظه بر جمعیت افزوده می شد، اما از آنجا که دولت شریف امامی تاب تحمل راهپیمایی را نداشت، در منطقه قلهک دستور حمله داد و شهید مفتاح با سرسریزه و قنداق تفنگ به شدت مجروح شدند، به طوری که قادر به حرکت نبودند، اما از مردم خواستند به راهپیمایی ادامه بدهند.

با این شرایط ایشان توانستند در راهپیمایی هفده شهریور

